

سه صورت را می‌پذیرفته است:

مادهٔ پایان یافته به  $-ahyā < a$

مادهٔ پایان یافته به  $-aiš < i$

مادهٔ پایان یافته به  $-auš < u$

و ماده‌هایی که پایان آنها یکی از واکهای صامت بوده صورت‌های دیگری داشته است.

### ۳) ساختمان فعل

تا آنجا که از روی اسناد موجود می‌توان دریافت ساخت فعل در پارسی باستان متضمن مقوله‌های ذیل بوده است:

شخص: گوینده، شنونده، دیگر کس.

شمار: مفرد، تثنیه، جمع.

وجه: اخباری<sup>۸</sup>، التزامی<sup>۹</sup>، تمنایی<sup>۱۰</sup>، امری<sup>۱۱</sup>، تأکیدی<sup>۱۲</sup>.

وجه اخباری: وقوع کاری یا وجود حالتی را به اثبات یا نفی خبر می‌دهد.

وجه التزامی: برای بیان کاری یا وجود حالتی است که باید انجام بگیرد یا

شاید انجام بیابد.

وجه تمنایی: برای بیان کاری است که انجام یافتن آن ممکن است یا مورد

توقع و آرزوست. چنانکه در فارسی جدید «دست مریزاد» و «زنده‌باد» و «ز دشمن

برت مهربانی مباد».

وجه امری: بیان فرمانی است به ایجاب یا سلب.

8) indicatif

9) subjonctif

10) optatif

11) imperatif

12) injonctif

وجه تأکیدی: بیان لزوم کاری یا حالتی است به طریق مثبت یا منفی. این وجه در بسیاری از موارد به وجه امری تبدیل شده است.

زمان: اکنون، نامعین<sup>۱۳</sup> (که به جای همه فعلهای ماضی به کار می‌رفته)  
باب: گذرا<sup>۱۴</sup>، ناگذر<sup>۱۵</sup>، مجهول<sup>۱۶</sup>.

باب همذرا: آن است که انجام دادن فعل را به فاعل نسبت می‌دهد و در این حال اثر فعل به دیگری می‌رسد. مانند: می‌زنم.  
باب مجهول: بیان این معنی است که اثر فعل به نهاد جمله می‌رسد. مانند: زده شدم.

باب ناگذر: میانه دو باب گذرا و مجهول قرار دارد و برای بیان این معنی است که نهاد جمله هم‌کننده کارست و هم‌پذیرنده اثر آن. در فارسی امروز گاهی این باب معادل فعل لازم است. مانند «نشستم، می‌آیم» و گاهی معادل فعلی است که مفعول آن با ضمیر مشترك بیان می‌شود. مانند: «دست خود را شستم» یا بی‌ضمیر: «روی پوشیدم».

گذشته از اینها ساختمان فعل شامل يك مقوله دیگر نیز بوده است و آن که «نمود»<sup>۱۷</sup> خوانده می‌شود بیان چگونگی وقوع فعل یا وجود حالتی است، بر حسب آنکه آغاز فعل در نظر باشد، یا جریان و دوام آن، یا پایان قطعی آن.  
برای مثال در فارسی امروز می‌توان دو شیوه بیان فعل را در زمان‌های اکنون و گذشته در نظر آورد:

اکنون: می‌روم - دارم می‌روم.

گذشته: می‌رفتم - داشتم می‌رفتم.

این مقوله که بکلی مستقل از مقوله زمان است، خود دو ساخت متفاوت در صرف فعل پدید می‌آورد:

13) aoriste

14) actif

15) moyen

16) passif

17) aspect

نام<sup>۱۸</sup> غیر نام<sup>۱۹</sup>

### صرف فعل

در ساختهای فعل شخص از روی «شناسه» یعنی جزء آخر کلمه بازشناخته می‌شود. از این قرار:

مفرد	جمع
گوینده: -miy	-mahiy
شنونده: -hiy	?
دیگرکس: -tiy	-antiy

به این طریق از ریشه فعل «ah-» به معنی بودن، در زمان اکنون وجه اخباری باب گذرا این ساختها به کار می‌رود:

مفرد	جمع
ahmiy (هستم، آم)	ahmahiy (هستیم - ایم)
ahiy (هستی، ای)	?
astiy (است)	hantiy (هستند، اند)

اما از همین وجه اخباری باب گذرا ساختهای زمان گذشته، «شناسه»های دیگری می‌پذیرفت؛ چنانکه در نمونه‌های ذیل دیده می‌شود:

مفرد	
گوینده: -m	āham بودم
	abaram آوردم
دیگرکس: (بی‌شناسه)	abara آورد

### جمع

گوینده: -mā	akumā کردیم
دیگرکس: (بی‌شناسه)	abara آوردند

اما شناسه‌های فعل در باب گذرا از وجه التزامی به این صورت بوده است:

## مفرد

	گوینده: ؟
vaināhy	شنونده: -āhiy
bavātiy	دیگرکس: -ātiy

بینی

بُود، باشد

و شناسه‌های باب ناگذر در وجه التزامی چنین بوده است:

## مفرد

kunavānaiy	گوینده: -ānaiy
maniyāhaiy	شنونده: -āhaiy
manyiātaiy	دیگرکس: -ātaiy

بکنی

بیندیشی

بیندیشد

ساختهای جمع از وجه التزامی در آثار موجود دیده نمی‌شود. از وجه امری

باب گذرا ساختهای ذیل در نوشته‌ها هست:

## مفرد

idiy	شنونده: -diy
dadātuv	دیگرکس: -tuv

برو

برود

## جمع

itā	شنونده: -ta
-----	-------------

بروید

و از باب ناگذر وجه امری:

## مفرد

patipayaxuvā	شنونده: -xuvā
vnavatām	دیگرکس: -tām

خود را نگهدار

باور کنند.

از وجه تأکیدی مثالهای معدودی هست. مانند:

avā|aniyā بکند

## مصدر

جزء نشانه مصدر در پارسی باستان -tan- است که در نوشته‌های موجود تنها

در حالت برائی مفرد به صورت -taniy- به کار رفته است.

مانند:  $\check{c}$ artaniy = کردن؛ kantaniy = کندن؛ bartaniy = بردن.

### صفت فاعلی و صفت مفعولی

از ریشه یا ماده فعل با افزودن پسوند صفت‌های فاعلی و مفعولی ساخته می‌شود. بعضی از پسوندها که برای ساختن صفت به کار می‌رفت از این قرار است:

-nt برای صفت فاعلی گذرا

-mna برای صفت فاعلی ناگذر

-ta برای صفت مفعولی

### پیشوندهای فعل

پیشوند فعل جزئی است که به آغاز ماده کلمه افزوده می‌شود تا در معنی آن تغییری ایجاد کند. بعضی از پیشوندهای فعل، قید یا حرف اضافه بودند که در موارد دیگر نیز به کار می‌رفتند. بعضی دیگر در متنهایی که داریم جز در ترکیب با ماده فعل استعمال نشده‌اند.

این پیشوندها غالباً در تحول زبانهای ایرانی جدید عمل فعال خود را از دست داده‌اند و تنها با تحلیل علمی و رجوع به اصل کلمات باز شناخته می‌شوند. از آن جمله‌اند پیشوندهای ذیل که با پیوستن به ماده فعل کلمات تازه‌ای ساخته‌اند:

پیشوند فعل	ماده فعل	ماده پیشوندی
ā-	-bar- (بردن)	ā-bar- (آوردن)
abi-	-ruč- (روشن بودن)	abi-ruč (افروختن)
pati-	-mar- (مردن)	pati-mar- (پژمردن)
ni-	-dā- (کردن - آفریدن)	-ni-dā- (نهادن)
fra-	mā- (پیمودن)	fra-mā- (فرمودن)

### (۴) ساختمان جمله

نظم اجزاء جمله در پارسی باستان تابع قاعده ثابت و واحدی نیست، زیرا که صورت صرفی کلمات مقام و رابطه آنها را در جمله معین می‌کند و پس و پیش بودن اجزاء در این امر تأثیری ندارد. با این حال نظم عادی جمله بیشتر چنین است: نهاد - مفعول یا متمم - فعل.

مثال: کار هتی ندیت بیزیتیا نیرام اداری  
یعنی: سپاه ندینتوبال دجله (را) داشت

با این حال انواع دیگری نیز در ترتیب اجزاء جمله وجود دارد از این قبیل:

(۱) فعل گاهی برای تأکید پیش از نهاد می‌آید:

مثال: نانی داریووش خشائینی  
یعنی: گوید داریوش شاه

(۲) مفعول یا متمم فعل پیش از نهاد می‌آید:

مثال: خشم هؤو اتر بایتا  
یعنی: شهر یاری (را) او گرفت

(۳) هرگاه جمله دارای دو نهاد یا دو مفعول باشد نهاد یا مفعول دوم بعد از فعل می‌آید.

(۴) هرگاه فعل دارای دو مفعول باشد: یکی شخص و دیگری چیز، گاهی هر دو بعد از فعل می‌آید و گاهی هر دو پیش از آن.

(۵) متمم فعل (مفعول غیر صریح) ممکن است پیش از مفعول یا بعد از آن واقع شود.

(۶) جمله پیرو، وابسته به مفعول جمله پایه، دنبال مفعول قرار می‌گیرد:

مثال: هتی داریووش خشائینی اكونوش  
یعنی: (آن) که داریوش (را) شاه کرد

(وابسته به یکی از جمله‌های قبل که مضمون آن چنین است: «اهورمزدا خدای بزرگ است.») و گاهی نیز مقدم بر آن است.

(۷) محل اجزاء دیگر جمله اختیاری است، گاهی در آغاز و گاهی میان نهاد و گزاره و گاه در پایان جمله واقع می‌شوند.

(۸) جمله‌های پیرو ممکن است پیش از جمله پایه یا بعد از آن بیایند. نظم اجزاء در این جمله‌ها مانند نظم جمله پایه است، ولی در این مورد غالباً فعل در آخر واقع می‌شود.

### جمله اسمی

فعل رابطه، زمان اکنون از فعل بودن، در غالب جمله‌ها محذوف است:

مثال:	بَع	وَزَرَكَ	اَهْرَمَزْدَا
یعنی:	خدای	بزرگ	اهورمزدا (است)

### يك نوشته از داریوش اول

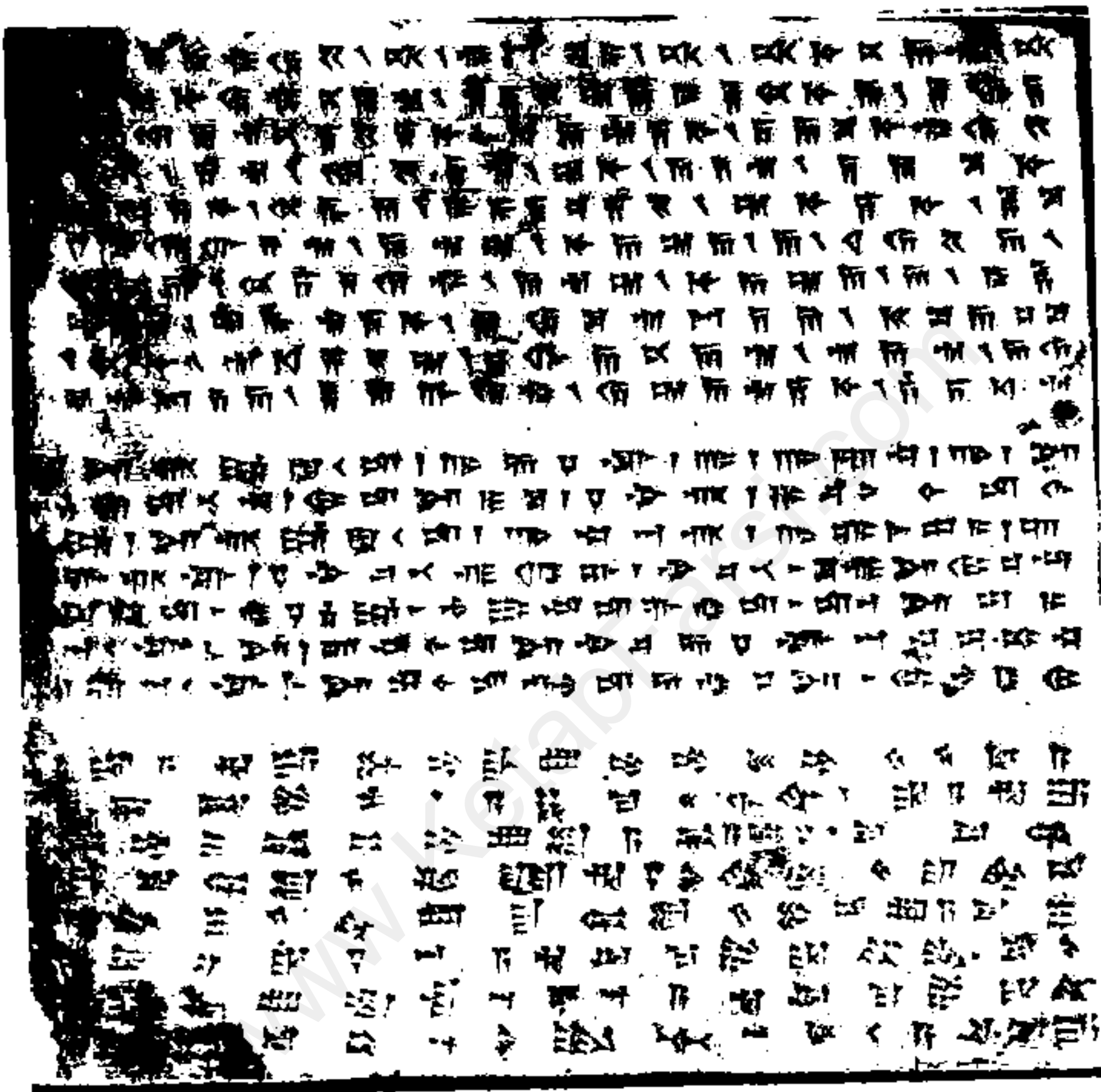
این نوشته روی دو لوحه زرین و دو لوحه سیمین از تخت جمشید به دست آمده و اکنون در موزه باستان‌شناسی تهران است. متن آن به سه زبان است: در بالا پارسی، در میان عیلامی، در پایین بابلی.

متن پارسی از چپ به راست با نقل حرفهای میخی به الفبای فارسی امروز چنین است:

(۱) د ن ر ی و ن ش / خ ش / و ز ر ك / خ ش / خ ش ی ن ن م / خ ش

(۲) ذ ه ی ن و ن م / و ب ش ت ت س پ ه ی ن / پ ن ش

(۳) ه خ ن م ن ب ش ب ی / ت ت ت ی / ذ ن ر ی و ن



- (۴) ش / خش / ام / خ ش س م / ت ت / ت / ت / د / د / ز / ز
- (۵) م / بی / ه / ه / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت / ت
- (۶) ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش / ش



(۷) هَجَءَ / هِءِ دُءُ و / مَءَ ت / یَءَ ت / تَءَءَ / سَءَ پ

(۸) رَدَءَ تَ یَ مَ یَ ی / رَءَ مَ رَدَءَ / فَرَدَءَ بَ ر

(۹) / هَءِ / مَءَ تَ یَ شَءَ / بَءَ مَءَ نَءَ مَءَ / مَءَءَءَ

(۱۰) رَءَ مَ رَدَءَ / پَءَ تَءُ و / تَءَءَءَ مَءَ یَ / وِءَءَءَ مَءَ

و چنین خوانده می‌شود:

داریوآش، خشایثی، وزرگ، خشایثی، خشایثی نام، خشایثی.

دهیوونام، وشتاسپهیا، پوش، هخامنشی.

ثانی، داریوآش، خشایثی، اما، خشم، تی، آدم، داریامی.

هجا، سک ایبیش، تی، یی، بر، سگدم، آمت، یانا، آ، کوشا

هجا، هیداو، آمت، یانا، آ، سیردا، تی، می، آتورمزدا، فرابر.

هی، مئیت، بگانام، مام، آتورمزدا، پانوو، اوتامی، ویشم.

### تحلیل متن پارسی نوشته داریوش (DPH)

(۱) داریوآش - اسم، مفرد، مذکر، حالت کنائی = داریوش

(۲) خشایثی - صفت، مفرد، مذکر، حالت کنائی = شاه

(۳) وزرگ - صفت، مفرد، مذکر، حالت کنائی = بزرگ

صفت با اسم در شمار و جنس و حالت مطابقت دارد

(۴) خشایثی نام - اسم، جمع، مذکر، حالت وابستگی = شاهان

(۵) دهیوونام - اسم، جمع، مؤنث، وابستگی = کشورها

(۶) وشتاسپهیا - اسم، مفرد، مذکر، وابستگی = وشتاسپ (دا)

(۷) پوش - اسم، مفرد، مذکر، کنائی = پسر

(۸) هخامنشی - صفت، مفرد، مذکر، کنائی = هخامنشی

صفت وابسته به اسم داریوش

(۹) اما - صفت اشاری، مفرد، خنثی، کنائی = این

- (۱۰) خَشَّامٌ - اسم. مفرد. خنثی. حالت ازی = شهر یاری (سلطنت)
- (۱۱) تَى - موصول. مفرد. خنثی. حالت رائی = آنکه
- (۱۲) اَدَمٌ - ضمیر شخصی. مفرد. حالت کنائی = من
- (۱۳) دَارِيَامِي - فعل مضارع. گوینده. مفرد = دارم
- (۱۴) هَجَا - حرف اضافه = از
- (۱۵) سَكَّ اَيْبِيش - اسم. مذکر. حالت بائی بجای حالت ازی = (از) سگستان
- (۱۶) تِيَابِي - حرف ربط. = که، آنکه
- (۱۷) يَزَّ - حرف اضافه = فرا، آنسوی
- (۱۸) سَكَّامٌ - اسم. مفرد. مذکر. حالت رائی = سفد
- (۱۹) اَمَّتْ - قید = از آنجا
- (۲۰) يَاتَا - حرف اضافه = تا
- (۲۱) تَا - حرف اضافه = تا
- (۲۲) كُوشَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت ازی = حبشه
- (۲۳) هِدَاوٌ - اسم. مفرد. مذکر. حالت بائی به جای حالت ازی = سند
- (۲۴) سِپَرْدَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت ازی = سارد
- (۲۵) تَى مَى = تَى + مَى / تَى: موصول. مفرد. خنثی. حالت رائی = که. می:
- ضمیر شخصی. مفرد. حالت برائی.
- (۲۶) اَلْوَرَمَزْدَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت کنائی = اهورمزدا
- (۲۷) هَى - موصول. مفرد. مذکر. حالت کنائی = که
- (۲۸) مَثِيَّتٌ - صفت. مفرد. مذکر. حالت کنائی = بزرگترین
- (۲۹) بَگَانَامٌ - اسم. جمع. مذکر. حالت وابستگی = خدایان
- (۳۰) مَامٌ - ضمیر شخصی. مفرد. گوینده. حالت رائی = مرا
- (۳۱) يَأْتُوْ - فعل امر. دیگر کس. مفرد = بیاید
- (۳۲) اَوْتَامِي = اوتَا + مِي، اوتَا: حرف ربط = و - مِي: ضمیر شخصی. گوینده.

مفرد. حالت وابستگی.

(۳۳) ویتم - اسم. مفرد. مؤنث. حالت رائی = خاندان را

### ترجمه به فارسی امروز

داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر گشتاسپ، هخامنشی.  
گوید داریوش شاه: این است شهر یاری که من دارم، از سکاها که آن سوی  
سغداند، تا به گوشه (حبشه). از سند تا به اسپرد (سارد). که اهورمزدا، که  
بزرگترین خداست، مرا داد. اهورمزدا مرا و خاندان مرا پیاید.

### تفاوت‌های پارسی باستان با اوستائی

دو زبان ایرانی باستان، یعنی پارسی و اوستائی، در حکم دو گویش از یک  
زبان هستند و تفاوت‌های میان این دو تا آن حد نیست که بتوان آنها را بکلی از  
هم جدا شمرد. زبان قسمتهائی از اوستای موجود مانند گائها و بعضی از یشتها کهن‌تر  
از زبان متنهای بازمانده پارسی باستان است. اما در هر حال همه زبان‌شناسان اتفاق  
نظر دارند که در این زبان اوستا گویش شرقی ایران باستان است و پارسی گویش  
غربی یا جنوب غربی آن.

تفاوت میان این دو زبان یکی از جهت واکهاست، دیگر از جهت ساختهای  
صرفی. از جهت تفاوت واکها این چند نکته در خور توجه است:

(۱) واك «س» در اوستائی (آنجا که معادل  $\text{ṣ}$  در ودائی باشد) معادل است با

«ث» در پارسی باستان. مثال:

اوستائی -  $\text{masiṣta}$  = پارسی -  $\text{maoiṣta}$  = مهست، بزرگترین

(۲) واك «ز» در اوستائی (آنجا که معادل  $\text{z}$  یا  $\text{h}$  در ودائی باشد) معادل است

با «د» در پارسی. مثال:

اوستائی - zasta = پارسی - dasta = دست

اوستائی - zrayah = پارسی - drayah = دریا

۳) گروه دو صامت «س پ» در اوستائی معادل است با صامت «س» در پارسی

مثال:

اوستائی - aspa = پارسی - asa = اسب

اوستائی - vispa = پارسی - visa = قبیله

۴) گروه دو صامت «ث ر» در اوستائی معادل است با «ش» در پارسی. مثال:

اوستائی - oritiya = پارسی - ssitiya = سوم

از جهت ساختهای صرف نام نیز در اوستائی هر هشت حالت وجود دارد.

تفاوتهای میان پارسی و اوستائی منظم و تابع قواعد معین است. بنابراین

هر جا که کلمه‌ای در متنهای موجود پارسی یافت نشود از روی کلمه اوستائی

می‌توان پی برد که صورت آن کلمه در پارسی چگونه بوده است و چون از اوستائی

متنهای مفصل‌تر و واژگان فراوان‌تری موجود است در مطالعه تاریخ تحول زبان

فارسی از آن استفاده می‌شود.

## زبانهای ایرانی میانه

پهلوی (پهلوانیک - پارسیک) - سغدی -  
خوارزمی - ختنی

اصطلاح «ایرانی میانه» به زبانهایی اطلاق می‌شود که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا آغاز اسلام در سرزمین پهناور ایران به کار می‌رفته است. اما این حدود زمانی بکلی تقریبی است و برای تعریف این اصطلاح کفایت نمی‌کند. زیرا که از يك طرف قدیمترین آثاری که از این دوره باقی است متعلق به اواخر قرن اول پیش از میلاد مسیح است و بنابراین سه قرن با انقراض خاندان هخامنشی فاصله دارد؛ از طرف دیگر اسناد و نوشته‌هایی که مربوط به این دوره از زبانهای ایرانی است تا اواخر قرن سوم هجری (اواسط قرن دهم میلادی) نیز وجود داشته و به دست آمده است.

در حقیقت اصطلاح «ایرانی میانه»، اگرچه شامل زبانهایی است که در این دوره تاریخی متداول بوده، بیشتر ناظر به ساختمان این زبانهاست. می‌دانیم که اسکندر مقدونی، پس از سرکشی و تاخت و تاز در قلمرو شاهنشاهی ایران، دیر نماند و پس از مرگش (۳۲۳ ق. م.) قلمرو فرمانروایی او به سرعت تجزیه و میان سردارانش تقسیم شد.

سر نوشت دولتی که او بر پا کرد مانند جام بلوری بود که از دست ساقی سرمستی بر سنگ بیفتد و درهم بشکند. هر قسمت از پهنه فرمانروائی او نصیب سرداری شد و از آن میان قسمت بزرگی از ایران هخامنشی به فرمان سلوکوس نیکتر درآمد که او و بازماندگانش در تاریخ، سلسله سلوکیان خوانده می‌شوند.

ایرانیان و یونانیان، با آنکه از نظر نژاد و زبان بسیار با یکدیگر نزدیک بودند، در مدت حکومت سرداران یونانی هیچ با هم نیامیختند، و از همان اوایل کار طوایف ایرانی از فرمابری یونانیان سر باز زدند و آخر یک قبیله ایرانی از شمال شرقی ایران، که در نوشته‌های هخامنشی «پَرْتَوَه» خوانده شده‌اند ایشان را از ایران راندند و دستگاه فرمانروائی یونانی را در این کشور برچیدند و شاهنشاهی اشکانی را بر پا کردند که نزدیک پنج قرن (از ۲۵۰ ق. م. تا ۲۲۶ میلادی) دوام یافت.

سپس اردشیر بابکان فرمانروای یکی از استانهای جنوب غربی، یعنی فارس، که تابع شاهنشاه اشکانی بود قیام کرد و سلسله شاهنشاهی تازمائی را بنیاد گذاشت که به نام نیای او «ساسانیان» خوانده می‌شوند.

شاهنشاهی ساسانی بیش از چهار قرن دوام داشت و در طی این مدت با قدرت بسیار بر قسمت بزرگی از آسیای غربی و مرکزی فرمانروائی می‌کرد و سرانجام با ظهور اسلام و استیلای تازیان پایان یافت، این دوره از حیات ملی ایران با تاجگذاری اردشیر اول ساسانی (۲۲۴ میلادی) آغاز می‌شود و به کشته شدن یزدگرد سوم آخرین شاه این خاندان (۶۵۲ میلادی) انجام می‌پذیرد.

این دولت نو که خود را جانشین و وارث هخامنشیان می‌دانست بر پایه دین کهن ایرانی، یعنی آئین زردشت استوار بود و آن را دین رسمی ایران قرار داد. اما از همان آغاز آئین‌گذار تازمائی به نام مانی ظهور کرد که اگر چه خود و پیروانش به فرمان شاهان ساسانی کشته و سرکوب شدند ولی آئین او دوام یافت و خاصه در استانهای شمال شرقی ایران رواج گرفت و دامنه توسعه آن تا نواحی دوردست آسیای میانه و شرقی کشیده شد، و از جانب دیگر در اروپا نیز تا چند قرن دارای

تأثیر و نفوذ بسیار بود.

در همین دوران آئین بودائی نیز در ولایتهای شرقی ایران برقرار بود و آئین مسیح، چه در مغرب و چه در بعضی سرزمینهای مشرق پیروانی داشت. بیشتر آثاری که از زبانهای ایرانی میانه برجاست با این دستگامهای دینی ارتباط دارد و گذشته از اینها یکی آثار دولتی، یعنی سنگنوشتههای شاهان و نوشته سکهها را باید ذکر کرد و دیگر بعضی نوشتههای غیردینی که بر پایه داستانهای ملی و افسانهها و بعضی از آداب و رسوم اجتماعی مبتنی است. در دوره شاهنشاهی اشکانی و ساسانی در مرزهای شمال شرقی و شمال غربی ایران استانهای ایرانی زبان بود که گاهی تابع شاهنشاهی ایران و گاهی مستقل یا تابع حکومتهای همسایه می شدند. از آن جمله ولایتهای سفد و خوارزم در آسیای مرکزی و ولایت آلان یا ازان در قفقاز و روسیه جنوبی درخورد ذکر است.

## زبانهای مهم ایرانی میانه

### (۱) پهلوی

کلمه «پهلوی» در طی زمان معانی گوناگونی یافته است. این لفظ صورت دگرگون شده و تازه تری است از اصلی کهن که در نوشتههای پارسی باستان به شکل «پَرثَو» آمده و بر قسمتی از شمال شرقی شاهنشاهی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروز «خراسان» خوانده می شود اطلاق شده و این همان ناحیه است که اشکانیان از آن برخاستند.

بنابراین کلمه «پهلوی» می بایست به زبان رایج مردم سرزمین خراسان گفته شود و معنی گویش شمال شرقی ایران از آن بر آید.

اما مورخان و نویسندگان عربی زبان بعد از اسلام این کلمه را به گونه

دیگر تعریف کرده‌اند.

حمزه بن حسن اصفهانی (وفات ۳۶۵ هجری) از قول يك زردشتی نومسلمان معاصر خود (محمد مؤبد معروف به ابو جعفر متوکلی) زبانهای متداول در دوره ساسانی را ذکر می‌کند و از آن جمله درباره زبان پهلوی (فهلوی) می‌نویسد:

«فهلوی زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند. و آن منسوب است به «فهل» و این اسم بر پنج شهر که اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان باشد اطلاق می‌شود.»<sup>۱</sup>

و درباره «فارسی» می‌نویسد: گفتار مؤبدان و کسانی که با ایشان سروکار داشتند به فارسی انجام می‌گرفت و آن زبان شهرستانهای فارس است.

ابن الندیم نیز در الفهرست از قول عبدالله بن المقفع درباره زبان پهلوی و زبان فارسی همین عبارات را ذکر می‌کند<sup>۲</sup> و یاقوت در معجم البلدان پس از نقل مطالب حمزه از قول شیرویه بن شهر دار می‌نویسد: «بلاد پهلویان هفت است: همدان و ماسبدان و قم و ماه بصره و صیمره و ماه کوفه و قرمیسین (کرمانشاهان) اما ری و اصفهان و قومس و طبرستان و خراسان و سجستان... از آن بلاد نیست.»<sup>۳</sup>

چنانکه می‌بینیم این دو نظر با هم متفاوت است، یعنی به موجب این نوشته‌ها پهلوی زبان نواحی مرکزی و غربی ایران است نه زبان ولایت شمال شرقی.

در آثار دیگری که از زبانهای ایرانی بعد از اسلام گفتگو به میان آمده یا به آنها اشاره‌ای شده غالباً اصطلاح «پهلوی» یا «فهلوی» به زبانها یا گویشهای محلی که با زبان رسمی و ادبی فارسی (دری) متفاوت است اطلاق شده است.

فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید که منظومه ویس و رامین را از پهلوی به فارسی برگردانده است و درست معلوم نیست که مراد او از «پهلوی» زبان دوره ساسانیان است یا یکی از گویشهای مرکزی ایران را در نظر دارد.<sup>۴</sup>

۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ص ۶۷.

۲) الفهرست، چاپ قاهره، ص ۱۹.

۳) معجم البلدان، چاپ بیروت، ج ۴، ۲۸۱.

۴) ویس و رامین، چاپ مینوی، ص ۲۶.



اما در شعر سخنوران قرنهای چهارم و پنجم هجری اصطلاح «پهلوی» و «پهلوانی» ظاهراً به معنی «فارسی» یا «ایرانی» در مقابل تازی و ترکی به کار رفته است. از جمله در شعر ذیل منسوب به فردوسی:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و هم پهلوانی...  
و فردوسی نیز در چند مورد کلمات «پهلوی» و «پهلوانی» را به همین معانی به کار می برد:

نَبشته من این نامه پهلوی      به پیش تو آرام مگر نغروی  
یا در این شعر:

اگر پهلوانی ندانی زبان      به تازی تو اروند را دجله خوان  
در دوران بعد مکرر کلمه پهلوی یا فهلوی در مقابل «دری» و «فارسی» و به معنی گویشهای محلی مرکز و مغرب ایران در آمده است. از آن جمله نوشته شمس قیس رازی در المعجم درخور ذکر است که می گوید: «...کافه اهل عراق را... به انشا و انشاد ابیات فهلوی مشعوف یافتم... بل که هیچ لحن لطیف... از طرق اقوال عربی و اغزال دری... دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی آورد که  
ولحن اورامن و بیت پهلوی      زخمه رود و سماع خسروی»<sup>۵</sup>  
و جای دیگر:

«... در اشعار پارسی هیچ کس را این غلط نیفتاده است... و (بندار رازی) زبان او به لغت دری نزدیکتر از فهلوی است.»<sup>۶</sup>  
در آثار متعدد دیگر دوران اسلامی کلمه «فهلوی» به زبانها یا گویشهای محلی ایرانی که در سراسر سرزمین ایران یا خاصه در قسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی متداول بوده است اطلاق شده است.  
در نوشته‌های مانوی مکشوف در طرفان (تورقان) که بعد به تفصیل از آنها گفتگو خواهد شد، دو گویش متفاوت هست؛ که یکی را گویش شمالی و دیگری را

(۵) المعجم، چاپ بیروت، ص ۱۴۳.

(۶) ایضاً، ص ۱۴۵-۱۴۶.

گویش جنوبی، یا جنوب غربی می خوانند، و در یکی از این ورقها که به گویش جنوبی است نام گویش شمالی به صراحت «پهلوانیک» ذکر شده است. یکی از دانشمندان زردشتی هندوستان که در قرن ششم هجری می زیسته، به نام نریوسنگ، آثار فراوانی را از ادبیات زردشتی به زبان سنسکریت ترجمه کرده است، و او چندین بار نام زبان اصلی این کتابها را «پهلوی» می گوید. اما گاهی نیز برای اشاره به آن زبان کلمه «پارسیک» را درست در همین مورد و معنی به کار می برد.

اما از مدتها پیش از این نزد محققان و دانشمندی که درباره آثار بازمانده دوران میانه انقراض خاندان هخامنشی و استیلای تازیان مطالعه و تحقیق کرده اند اصطلاح «پهلوی» به مفهوم عام زبانی که نوشته های زردشتیان، اعم از دینی یا غیر-دینی، از آنها در دست است اطلاق می شود. شاید این اصطلاح صریح و دقیق نباشد زیرا که اگر قول مورخان اسلامی را بپذیریم زبان مؤبدان و آنچه با ایشان مربوط است «پارسی» باید خوانده شود؛ و کلمه «پهلوی» یا «پهلوانی» بر حسب آنچه از معنی اصل کلمه بر می آید، و آنچه از نوشته های مانوی استنباط می شود، باید به گویش شمالی اختصاص یابد.

اما برای متابعت از اصطلاح معروف و متداول، ما مناسبتر دیدیم که اصطلاح «پهلوی» را برای اشاره به هر دو گویش که با هم اختلاف بسیار ندارند بپذیریم و سپس هنگام بحث از دو شعبه آن، برای تشخیص و تفکیک، گویش جنوب غربی را «پارسیک» یا پارسی میانه، و گویش شمالی را «پهلوانیک» بخوانیم.

### الف: پهلوانیک

مراد از اصطلاح «پهلوانیک» در اینجا زبان ایرانی میانه است که گویش شمالی پهلوی شمرده می شود و آن زبان قوم «پرتو» یا پارت است که بعد از استیلای یونانیان از ناحیه شمالی خراسان برخاستند و شاهنشاهی بزرگ و پردوام اشکانی

را برپا کردند.

بنابراین زبان «پهلوانیک» یکی از زبانهای ایرانی میانه است که در دوره فرمانروائی این سلسله، یعنی از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تا ربع اول قرن سوم بعد از میلاد مسیح زبان دولتی و اداری ایران بوده است.

از این زبان آثار فراوانی که متعلق به همان زمان باشد در دست نداریم. از نخستین شاهان اشکانی سکه‌هایی باقی است که روی آنها به خط یونانی نوشته شده و لقب «فیلهن» یعنی «دوست یونان» را در آنها به نام شاه ایران افزوده‌اند.



پشت يك سکه اشکانی

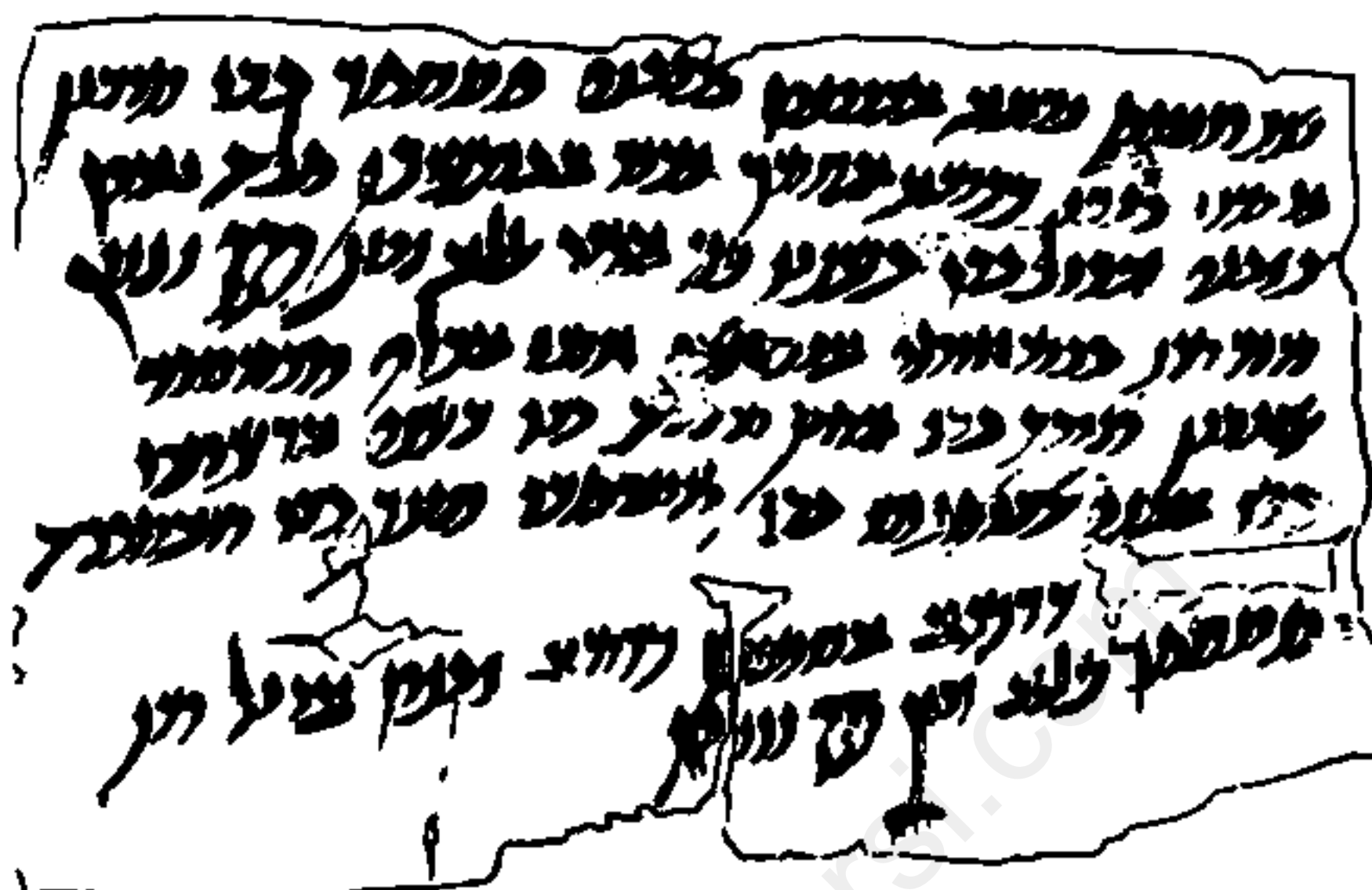


روی سکه ارد دوم اشکانی

اما از حدود سال ۵۱ بعد از میلاد روی سکه‌های اشکانی نوشته‌هایی به خط و زبان خود آن قوم، یعنی پهلوی دیده می‌شود.

### قبالة اورامان

گذشته ازین، دو سند معامله ملکی به دو زبان یکی یونانی، و دیگری پهلوانیک و به خطی مشتق از آرامی در اورامان یافته‌اند، که بر روی پوست آهو نوشته شده است.



یکی از آنها که به زبان یونانی است تاریخ سال ۸۸ پیش از میلاد دارد و پشت آن چند کلمه به زبان پهلوانیک است که خلاصه مضمون یونانی سند را بیان می‌کند. اما بنظر می‌رسد که نوشته پهلوانیک جدیدتر از متن یونانی باشد. سند دیگر تنها به زبان پهلوانیک است و تاریخ آن سال ۸۸ بعد از میلاد، یا سال ۱۲ قبل از میلاد است بر حسب آنکه در سطر اول کلمه‌های ۴۰۰ یا ۳۰۰ خوانده شود.

از روی این سندها می‌توان پی برد که در طی قرن اول میلادی زبان یونانی که در دستگاه دولتی سلوکیان به کار می‌رفت از رواج افتاده و پهلوانیک مقام زبان رسمی و اداری یافته بود. این نوشته بر روی هم شامل ۲۳ کلمه ایرانی میانه و از آن جمله ۱۵ کلمه اسم خاص است.

زبان پهلوانیک در مدت چهارصد و هفتاد سال شاهنشاهی اشکانیان زبان رسمی و دولتی بوده است. اما آثاری که متعلق به این دوران تاریخی باشد بسیار معدود است و جز آنچه ذکر شد یک سنگنوشته است متعلق به اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، که در شوش کشف شده، و چند حرف نوشته بر روی سفالهایی که در ویرانه‌های دورا - اورپوس (صالحیه) به دست آمده است.

سنگنوشته‌های مفصل‌تر به این زبان از نخستین شاهان ساسانی است. در آغاز



بنای معروف به «کعبه زردشت» از دوره هخامنشی که نوشته شاپور  
ساسانی در پایین دیوارهای آن کنده شده است.

(از کتاب گیشمن)

تأسیس شاهنشاهی ساسانی، هنوز زبان پهلوانیک که در دوران اشکانی زبان دولتی بود رواج و رسمیت داشت. به این سبب اردشیر بابکان و جانشینان او شرح لشکر کشیها و کشورگشاییهای خود را به دو زبان، یکی پهلوانیک و دیگری پارسیک که زبان رایج خود و مردم ولایت ایشان بود نوشته‌اند و در آغاز این دوران گاهی زبان یونانی را نیز بر این دو متن افزوده‌اند.

خطی که در سکه‌های اشکانی به کار رفته حد فاصل میان خط قبالة اورامان و خط کتیبه‌های پهلوانیک دوران ساسانی شمرده می‌شود.

برای نمونه سنگنوشته‌ای از اردشیر بابکان و شاپور اول جانشین او را که به دو زبان پهلوانیک و پارسیک است در اینجا می‌آوریم:

کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم  
سطر اول پارسیک. سطر دوم پهلوانیک

۱ 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 ۱' 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 2 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 2 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 3 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 (3) 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠

کتیبه شاپور اول در نقش رجب

سطر اول پارسیک. سطر دوم پهلوانیک

۱ 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 ۱' 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 2 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 𐎧𐎡𐎴𐎠 (2) 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 3 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 𐎧𐎡𐎴𐎠 (3) 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 4 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 𐎧𐎡𐎴𐎠 (4) 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 5 𐎧𐎡𐎴𐎠  
 𐎧𐎡𐎴𐎠

در این نوشته‌ها بعضی کلمات به زبان آرامی کتابت شده که هنگام خواندن معادل ایرانی آنها را تلفظ می‌کرده‌اند، و این شیوه نگارش که هوزوارش خوانده می‌شود - و بعد به تفصیل درباره آن گفتگو خواهیم کرد - از روزگار اشکانیان و شاید پیش از آن نیز در ایران متداول بوده است.

نقل کتیبه اردشیر بابکان به خط فارسی

ارتخشتر	بغ	مزدیسن	این	پتکر	(۱)
ارتخشتر	بغ	مزدیسن	ام	پتکر	(۱)
چتر	کی	ایران	شاه	شاهان	(۲)
چهر	کی	اریان	شاه	شاهین	(۲)
شاه	پاپک	پس	یزدان	هچ	(۳)
شاه <sup>۲</sup>	پاپک	پوهر	یزتان	هچ	(۳)

ترجمه به فارسی

این پیکر خدایگان مزدایرست اردشیر، شاهنشاه ایران، کس نژاد از یزدان، پسر خدایگان بابک شاه (است).

نقل کتیبه شاپور اول به خط فارسی

شاهان	شاهپوهر	مزدیسن	بغ	این	پتکر	(۱)
شاهین	شاهپوهر	مزدیسن	بغ	ام	پتکر	(۱)
هچ	چتر	کی	ایران	اوت	ایران	(۲)
هچ	چهر	کی	افاریان	اوت	اریان	(۲)
شاه	شاهان	ارتخشتر	بغ	مزدیسن	پس	(۳)
شاه	شاهین	ارتخشتر	بغ	مزدیسن	پوهر	(۳)
بغ	پاپک	نف	یزتان	هچ	کی	(۴)
بغ	پاپک	پوهری پوهر	یزتان	هچ	کی	(۴)
						(۵)
						(۵)

(۷) کلماتی که با حروف سیاه نوشته شده در متن به صورت «هوزوارش» است.

## ترجمه به فارسی

این پیکر خدایگان مزدایرست، شاپور، شاهنشاه ایران و انیران، کش نژاد از ایزدان، پسر خدایگان مزدایرست، اردشیر شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان نواده خدایگان بابک شاه، (است).

## سفالینه‌های نسا

گذشته از اینها در طی بیست ساله اخیر در کاوشهای باستان‌شناسی که در شهر نسا (نزدیک عشق آباد) پایتخت قدیم شاهان اشکانی انجام گرفته پاره‌های سفالی به دست آمده که روی آنها عبارتهائی نوشته شده و گمان می‌رود تاریخ آنها در حدود قرن نخستین میلادی باشد. شماره این سفالها تاکنون از دو هزار در گذشته است. خطی که در این نوشته‌ها به کار رفته به خط قباله‌های اورامان نزدیک است با این تفاوت که آنجا شیوه تحریری غلبه دارد و اینجا حروف راست‌تر و استوارتر است. این خط با خط آرامی که در نوشته‌های اداری شاهنشاهی هخامنشی به کار می‌رفت و نمونه‌های آن در پاپیروسهای مکشوف در جزیره الفیل (شمال مصر) یافت شده بسیار شباهت دارد.

در این نوشته‌ها کلمات آرامی فراوان و لغات پهلوانیک بسیار کم است. هنوز دانشمندان بر سر زبان این نوشته‌ها اتفاق نظر نیافته‌اند. یعنی گروهی عقیده دارند که کلمات آرامی هوزوارش است و هنگام برخواندن معادل ایرانی آنها را بر زبان می‌آورده‌اند و دیگران این متن‌ها را به زبان آرامی می‌شمارند که کلمات پهلوانیک در آن نفوذ کرده و داخل شده بوده است.

مطالعه و تحقیق درباره نوشته‌های این سفالینه‌ها هنوز دوام دارد.

## متون مانوی

اما متون مفصلی که از زبان پهلوانیک یعنی زبان رسمی و اداری دوران اشکانیان به دست آمده نوشته‌های مربوط به آئین مانی و پیروان اوست. کشف این



آثار در ویرانه‌های شهر طرفان (واقع در آسیای مرکزی - ترکستان چین) به توسط فرستادگان موزه مردم‌شناسی برلن انجام گرفت که در چهار نوبت (در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۳ و ۱۹۰۴-۱۹۰۵ و ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و ۱۹۱۳-۱۹۱۴) برای کاوش به آن سرزمین رفتند و اوراق فراوانی را که پیروان آئین مانی قرنهای پیش ازین در گوشه و کنار معابد خود پنهان کرده بودند و سپس ریگک بیابان روی ویرانه‌های آن معابد را پوشانده بود به دست آوردند. سپس باستان‌شناسان روسی و ژاپونی و چینی هم تعدادی از این نوشته‌ها را کشف کردند.

قسمتی از این نوشته‌ها به زبان پهلوانیک است و غالب آنها گمان می‌رود که از پارسیک یعنی زبان پهلوی جنوب غربی به دست پیروان آئین مانی ترجمه شده و از این راه تأثیر گویشهای دیگر در لغت و صرف و نحو آنها راه یافته باشد.

تاریخ صریح غالب این اوراق را به یقین نمی‌توان دانست. از روی محدودی که به قرینه تاریخی تقریبی برای آنها معین شده است نوشته‌های مانوی که به زبان پهلوانیک است به دو دوره مشخص از یکدیگر تقسیم می‌شوند که میان آنها لااقل دو قرن فاصله وجود دارد.

دوره اول: می‌دانیم که مانی در حدود سالهای ۲۱۵-۲۱۶ میلادی در جنوب سرزمین بین‌النهرین زاده شد و این منطقه در آن زمان جزئی از شاهنشاهی اشکانی بود و ده سال بعد زیر فرمان ساسانیان درآمد. از جمله آثار مانی کتاب شاپورگان بود که به شاپور اول ساسانی اهداء شده و به زبان پارسیک نوشته شده بود. از روی قرائنی گمان می‌رود که مانی خود با زبان پهلوانیک آشنا نبوده و هنگامی که داعیان خود را به مشرق ایران فرستاده است ایشان کوشیده‌اند که نوشته‌های دینی او را به زبان رایج آن سرزمین، یعنی پهلوانیک ترجمه کنند.

نوشته‌های دیگری هست که سوانح زندگی و مرگ مانی و بعضی از داعیان او را بیان می‌کند و زمان انشای آنها را می‌توان تا اواخر قرن چهارم میلادی دانست. اما هیچ نوشته‌ای یافت نشده است که بتوان تاریخ آنرا به یقین یا به تقریب در قرنهای پنجم و ششم میلادی معین کرد. محققان گمان می‌برند که در این دوران